



## ریشهٔ کهن ایرانی اعتقاد به امام زمان

که ولایت فقیه براساس آن بنا شده است

شود مردمی کیش و آیین ما  
بیاریم آن آب رفته به جوی  
نگیرد خرد خرده بر دین ما  
مگر زان بیابیم باز آبروی  
(فردوسی)

دکتر مسعود انصاری (روشنگر) در کتاب خود شیعه گری و امام زمان از دیدگاه منتقدانه و نفی وجود امام زمان در عرصهٔ تاریخ، تحقیقاتی را در بارهٔ امام زمان شیعیان یعنی مهدی موعود انجام داده که بسیار جالب است؛ ولی از آنجاییکه وی منشأ اسطوره ای این باور یعنی سوشیانت زرتشتی ها نا دیده گرفته و یا اصلاً از وجود آن بی خبر مانده است؛ باید گفت که تنها قسمت کوچکی از این راه را پیموده است. هفت مشخصهٔ مهم و اساسی که اسطورهٔ مهدی موعود را با سوشیانت زرتشتیان ربط می دهد عبارتند از: نام و القاب خود وی، نامهای پدر و مادر او، همچنین موضوعات خردجال و سفیانی و تعداد تقریبی یاران او و چاه آبی که محل زندگی مخفی وی به شمار آمده است.

1- نام و القاب مهم وی: یعنی مهدی و ابا صالح و خاتم الاوصیا. خود نام مهدی را به لغت اوستایی می توان بزرگ دانا معنی نمود که به ظاهر با نام عربی مهدی یعنی هدایت کننده، متناسب می شده است. نظر به یکی از القاب معروف زرتشت پیامبر عدالت اجتماعی نزد هندوان مکتب جین یعنی مهاویرا (یعنی بزرگ دانا) مسلم مینماید که این نام اوستایی هم به سوشیانت (یاری رسان، نقش آخروی زرتشت) یعنی آخرین موعود زرتشتی اطلاق می شده است و نواب ایرانی و یا متأثر از فرهنگ ایرانی وی که اسطورهٔ مهدی موعود را شکل داده و رسمیت بخشیده اند از قبل با این نام آشنا بوده اند و آنها این نام را که برایش در زبان عربی معنی مناسب هدایت

کننده موجود بوده، به عنوان نام اصلی امام زمان انتخاب کرده اند. اگر به روایات علوی شیعیان اعتماد کنیم خود امامان شیعیان از پیش با نام مهدی آشنا بوده اند و این پیشینه نزد ایشان حتی با لقب خاتم الاوصیاء خود شیعیان (در واقع سوشیانت، آخرین موعود زرتشتی) نیز بیان شده است. پس معلوم میشود که ایرنیانی که در پشت شیعه گری در مقابل خلفای بنی امیه و بنی عباس سنگر گرفته بوده اند فرهنگ سوشیانت پرستی را وارد اسلام شیعیان نموده اند و شیعیان علوی نیز از این موضوع که موجب قوت قلبشان می شده استقبال نموده اند. بی شک لقب مهم دیگر امام زمان یعنی ابا صالح هم مربوط به سوشیانت است چه صالح (نیکوکار) نام قرآنی معروف زرتشت است، چون نام زرتشت به ظاهر دارنده شتر زرین معنی می داده است که در قرآن این شتر زرین اسطوره ای و مقدس را در رابطه با پیغمبری به نام صالح (نیکوکار) می بینیم که بی شک از آن خود همان زرتشت مراد است چه رابط این دو نام اسم توراتی هامان (نیکومنش) می باشد که نامی بر بردیه یا همان گئوماته زرتشت بوده است. بنا بر این در این جا ابا صالح به معنی کسی است که پدرش صالح (= هامان زرتشت، یا حسن عسکری) است، نه اینکه وی پدر فردی به اسم صالح باشد. بدیهی است چنین برداشتی از این نام می توانست در محیط فرهنگی مختلط ایرانی و عربی زبان صورت گیرد. در این باب باید توضیح داد کلمه اوستایی آئییی (یعنی پی، خلف) علی القاعده در تلفظ عربی آن به صورت ابی و ابا در می آمده است. بنا بر این چنانکه گفته شد ابا صالح در اصل به معنی فرزند و خلف شخص صالح (هامان زرتشت، یا حسن عسکری) را می داده است. می دانیم در اساطیر زرتشتی سوشیانت از آن نطفه ای از زرتشت است که در دریای کانس اویه نگهداری گردیده است. جالب است که نام توطئه کننده بر قتل هامان / گئوماته زرتشت (زریر) در کتاب توراتی استر و کتاب پهلوی یادگار زبیران به ترتیب مردوخای (کوبنده، ضربت زننده) و بیدرفش جادو (یعنی یهودی کشتار کننده، یا یهودی کشنده چارپای مقدس) ذکر شده است. پس بی جهت نیست که گفته میشود امام زمان به وسیله زنی ریش دار (که یادآور استر تورات است) شهید خواهد شد. گفتنی است اشو (به معنی نظم درست و راست دهنده) که مترادف با تیرتنکره جینها (قانونگذاران خداگونه) و پیشدادیان اوستا (نخستین قانونگذاران) است، از سویی لقبی بر زرتشت و از سوی دیگر مطابق نام سوسیانت (سود رسان) یعنی استوت ارته (یعنی مظهر و پیکر قانون مقدس) است که خود یادآور نام ایرانی مهدی یعنی بزرگ دانا است. معنی لقب اشوی زرتشت (به معنی ناظم عادل) در نامهای قرآنی و توراتی صالح و هامان تبدیل به اسم خاص وی شده است. در اساطیر مربوط به مهدی موعود از شعیب بن صالح به عنوان سردار وی سخن رفته که به وضوح با خورشید چهر (تیگران) پسر کوچک زرتشت که سرور سپاهیان به شمار آمده، مطابقت دارد.

2- نام پدر و مادر وی: یکی از القاب اوستایی مهم زرتشت - که بعداً نام فردی مجزا از زرتشت گمان شده - زئیری وئیری ( به معانی زرین مو و دارنده جوشن زرین) است پس در مفهوم دوم آن - که در اوستا نیز بدان اشاره شده - زرتشت به صورت جنگجوی بزرگی ظاهر گردیده است و لابد از همینجاست که وی در شرق نزد هندوان تحت نامهای بودا(منور) و مهاویرا (بزرگ دانا) از طبقه جنگجویان به شمار آمده است. براین اساس خود نام حسن عسکری (نیکوکار درون لشکریان) با زئیری وئیری زرتشت (زریر،هامان تورات، لفظاً یعنی نیکومنش) مطابق می گردیده است و این امر از آنجا حادث می شده که فرزند اساطیری نطفه آنان یعنی مهدی موعود و سوشیانت نیز علی الاصول باهم منطبق میگردیده است. نام مادر امام زمان یعنی نرجس (نرگس، نرکس) به لغت اوستایی به معنی دلیر شایسته است که آن به وضوح همان لقب اوستایی ویسپ تئورویری (یعنی به همه شکست دهنده) می باشد که لقب اردت فذری (دارای پدر نیک) مادر سوشیانت (سود رسان، ناجی) است: در اسطوره امام زمان، نرجس شاهدختی از سمت روم شرقی و دختر شاهزاده یشوفا (نجات دهنده) به شمار آمده است که می دانیم این نام در واقع مربوط به عیسی مسیح پیامبر روم شرقی (بیزانس) بوده است. خود عنوان شاهدختی نرجس به وضوح یادآور نام اردت فذری (یعنی دارای پدر اشرافی و نجیب) یعنی اسم مادر سوشیانت ایرانیان زرتشتی می باشد. طبق اساطیر اردت فذری فرزند شخصی به نام بهروز پسر فریان (به معنی دوست نیکو) است که در اوستا و شاهنامه تحت اسامی فریان و پیران نیای اساطیری کردان کردوخی (سکائیان شرق آسیای صغیر و شمال بین النهرین) به شمار آمده است. مطابق اساطیر شیعه نرجس مادر امام موعود، بعد از جشن عروسی نا موفقش با شاهزاده ای رومی، مطابق الهامی که در خواب بروی نازل میشود، به سوی جبهه جنگ رومیان و مسلمین می شتابد و در آنجا به اسارت مسلمین در می آید و توسط کشتی از سوریه از راه رود فرات به بغداد آورده میشود و از آنجا توسط نماینده امام علی النقی که از قبل توسط وی بدین مأموریت بدانجا فرستاده شده بود خریداری شده و به سامره رسانده میشود تا این شاهدخت قدیس رومی موعود عروس علی النقی و همسر حسن عسکری گردد. در اساطیر تصریح گردیده که نرجس نه از بد حادثه بلکه بنا به رضایت خود از روی همان رؤیایی که در خواب بروی نازل گشته بود به جبهه رومیان میشتابد و در آنجا توسط جهادگران مسلمان در مقابل رومیان به اسارت و کنیزی در می آید تا بدین صورت به همسری حسن عسکری در آید. متقابلاً نام نرجس (علی القاعده همان نرکئیثیه اوستایی، نر کئیز) به وضوح کلمه فارسی کنیز دلیر را تداعی می نماید. این اسطوره امام موعود که می گوید امام دهم به توسط نماینده اش که با کرامات امامت از قبل برای خریداری نرجس آماده شده بود تا وی را به ازدواج پسرش حسن عسکری در بیاورد صرفاً مانند خود موضوع نرجس ادامه یک اسطوره است که از زرتشتیان به شیعیان رسیده است و اسطوره سازان شیعی تنها تغییراتی مقتضی مرام و احساس خود در آن وارد نموده اند. بنابراین موضوع امام زمان دروغ آشکار و عمدی نبوده بلکه یک جریان یک

اسطوره دور دست بوده که شیعیان آن را از نیاکان عمده ایرانی و زرتشتی خویش به ارث برده بوده اند. گفتنی است معتمد خلیفه عباسی بلا فاصله بعد از مرگ حسن عسکری که در سن 28 یا 29 سالگی در گذشته بود امر به بازرسی دقیق اعقاب احتمالی وی داده بود و مأموران خلیفه نیز فقط به یک مورد مشکوک بارداری نزد کنیز وی به نام صیقل برخوردند که بدین خاطر وی را پیش معتمد این خلیفه عباسی دوسال تحت نظر گرفتند و چون اطمینان حاصل شد که وی باردار نیست او را هم آزاد نمودند. بی شک خود همین موضوع کنکاش معتمد، خلیفه عباسی در باره اهل و عیال حسن عسکری به راحتی می توانست باعث زمینه افسانه سازی در مورد مهدی موعود پنهان از انظار و پناه گرفته در چاه شده باشد. چنانکه گفته شد خود نام ایرانی نرجس (دلیر نجیب و شایسته) مطابق با همان مادر سوشیانت و یسپه تئوروئیری (به همه شکست دهنده) یا اردت فذری (دارای پدر نیک و شریف) است. همچنین آشکار است نام و اسطوره نرجس به وضوح مفهوم نام حسن عسکری (نیکوی میان لشکریان) را تداعی می نموده و این زمینه را برای پیوند اسطوره ای آن دو فراهم می کرده است. از سوی دیگر پیداست که محل زندگانی حسن عسکری یعنی سامره که در شمال بغداد و در ساحل دجله واقع شده، در تیر رس فرهنگ نیرومند سوشیانت پرستی ایرانیان تحت سلطه خلفای عباسی قرار داشته است و بدیهی است که شیعیان تحت ستم نیز به این فرهنگ کهن ایرانیان گرایش پیدا می نموده و بدان پناه می برده اند. به عبارتی دیگر گرایش ایرانیان به شیعه گری که به عنوان سلاحی در مقابل ستم خلفای بنی امیه و بنی عباس به کار می رفته زمینه بسیار مساعدی را برای ترکیب نام و نشان سوشیانت و پدر و مادر وی با اسطوره حسن عسکری و فرزند اسطوره ای وی فراهم می نموده است. در اسطوره نرجس مادر امام زمان خود موضوع به بردگی رفتن نرجس و حملش با کشتی روی آبهای رود فرات اشاره به معنی لفظی ظاهری نام دریای کانس اویه (به ظاهر یعنی کنیز روی آب) یعنی محل سوشیانت در شکل نطفه ای پیش زایشش می باشد.

3- دَجَال (در اصل به معنی انجمنی یعنی مغ، نه بسیار دروغگو) و خر دَجَال (در اصل یعنی مغ بزرگ یا بزرگ و سرور مغان) یادآور خر سه پای زرتشتیان است که موجود اساطیری مقدسی به شمار رفته است و خود در اصل مأخوذ از یک لقب زرتشت میباشد. در اینجا باید گفت کلمات ایرانی مغ و گور (گبر) به معنی انجمن و گروه عظیم میباشد. می دانیم کلمه گور در نام علی الهی های ایران یعنی گورانها برجای مانده است. به هر حال می دانیم خر در فارسی به معنی بزرگ بوده و واژه سه پا کلمه سپاه را تداعی می نموده است. اما چنانکه اشاره شد خر سه پا در اصل یعنی بزرگی که سه پا قد دارد (همان سه مردیس منابع یونان باستان) به وساطت نام عزرای تورات (یعنی مدد رسان منظور زرتشت) و خر اسطوره ای آن در منابع اسلامی به زرتشت بزرگ جثه برمی گردد که دارای القاب تنائوکسار (بزرگ تن) بردیه (بلند قامت) و سه مردیس (به بزرگی سه

کس) بوده است. گفتنی است در اساطیر ملل مختلف نام زرتشت با فیل سفید و شترزیرین و اسب گشن یا کبود و خر مقدس پیوند داده شده است. بنابر این خر دجال همان خر سه پای اساطیر زرتشتی است. معلوم میشود در برخی از اساطیر کهن زرتشتی چنانکه به دوران مسلمین رسیده گفته می شده زرتشت / سوشیانت سوار بر این خر اسطوره ای ظهور خواهد کرد. همچنانکه در اساطیر توراتی و اسلامی مربوط به عزرا (مدد رسان، همان سوشیانت) گفته شده وی به صورت سوار بر الاغ ظاهر شده و مردگانی را در سمت ایران به زندگانی باز گردانده است. ناگفته نماند این موضوع به انجیلها نیز راه یافته و عیسیای نفس زندگانی دهنده سوار بر الاغ تصور شده است. از این جا همچنین معلوم میشود که اصل خود سوشیانت (سود رسان، ناجی) به زرتشت بر می گشته است؛ ولی چون بعداً زرتشت را به عنوان یکی از جاودانیهای زرتشتیان، فی الواقع کشته شده در قرن ششم پیش از میلاد می شمردند، لذا سوشیانت را فرزند از نطفه ای از زرتشت می شمردند که در دریای کانس اوبه (کان آب) یا همان دریاچه هامون (لفظاً یعنی محل تجمع آب فراوان) پنهان شده و به طور معجزه آسایی توسط فروهرها (ارواح پاک، ملائک) حفظ میشود.

4- طبق اساطیر شیعیان امام زمان دروغین دیگری که پیش از مهدی موعود می آید نامش سفیانی است. این نام را بنا به شباهتی که به نام ابوسفیان دارد کلمه ای عربی پنداشته و از خانواده وی دانسته اند. اما این واژه در اصل ایرانی است و علی القاعده از نام اوستایی آتویان (آسفیان پهلوی) یعنی مربوط به آتویه (کامیاب، کمبوجیه) گفته شده است و منظور از آن همان فریدون (کوروش) فرزند آتویه (کمبوجیه دوم) بوده است که در کتب پهلوی در ردیف جاودانیهای معروف زرتشتی با نام پشوتن (یعنی سازنده سد [ آهنین دربند داریال قفقاز، سد ذوالقرنین]) ظاهر می گردد. علاوه بر نام خصوصیات لشکر کشیهای جنگجویانه آنان نیز همانند است. پشوتن در کتب پهلوی در رابطه با رستاخیز سوشیانت نقش مهم و بزرگی به عهده دارد. کتاب پهلوی زندوهومن یسن در باره پشوتن در روز رستاخیز چنین آورده است: " و من اورمزد دادار، نیروسنگ ایزد و سروش اشو را به کنگ دژ که سیاوش درخشان بر پا کرد فرستم تا به چهرومیان (یعنی فرزند مملکت چهارگوشه کادوسیان گیلان و اران) پسر گشتاسپ پیراستار راست فره دین کیان بگوید که ای پشوتن درخشان! به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم فراز رو؛ و با آتش و آب و آیین هادخت و دوازده هومیست را به جا بیاور و نیرو سنگ ایزد و سروش اشو (پاک) از چکاد دائیتی نیک (قله کنار رود دائیتی در شهر رغه زرتشتی [مراغه]) به کنگ دژ (گنجه) که سیاوش درخشان (فرائورت چهارمین فرمانروای بزرگ ماد) برپا کرده روند، بدو بانگ کنند که فراز رو ای پشوتن درخشان، چهرومیان پسرگشتاپ و پیراستار راست فره دین کیان! فراز رو به این ده های ایران که من اورمزد آفریدم و پایگاه دین خداوندی را باز به پیرای. ایشان مانند مینویان بر روند... و فراز رود پشوتن درخشان با یک صد و پنجاه مرد اشو که هاوشت (پیرو) پشوتن هستند و

جامه نیک مینوی از سمور سیاه برتن دارند، با منش نیک و گفتار نیک و کردار نیک... فراز رود، پشوتن پسر گشتاسپ، به دست یاری آذرفرنبغ و آذرگشنسپ و آذربرزین مهر... و همه دیوان و دروجان (شریران) و بدتخمگان و جادوگران به ژرفترین تاریکی دوزخ رسند؛ به هم کوششی پشوتن درخشان آن بتکده (منظور خانه کعبه که به شکل آتشکده کعبه زرتشت ساخته شده، چه در روایات مهدی موعود به فتح آن صریحاً اشاره گردیده) را برکنند. "گفتنی است نام اوستایی پشوتن یعنی پیشیوشیون (تن به سزا ارزانی) یادآور نامهای آرا (نجیب) و ایرج (منسوب به نجیب) می باشد که بین فریدون (کوروش) و پسر خوانده اش بردیه زرتشت مشترک بوده است. در اینجا جا دارد به نظریه ساخته شدن خانه کعبه به عنوان آتشکده توسط ایرانیان دوره هخامنشی اشاره شود که حسن عباسی (سیاوش اوستا) در باره آن سخن گفته است. در این صورت ابراهیم قرآن را باید بیشتر با ابراهیم ادهم یعنی زرتشت / بودا مطابق دانست، تا جد مادری سوم او یعنی خشریتی (کیکائوس) که کتسیاس نام وی را در ردیف پادشاهان ماد آرباک (یعنی پادشاه عربهای باستانی ساکن بین بلخ و گرگان، اسلاف تاجیکان) آورده است. به هر حال از ابراهیم تورات پسر تارح (پدر خوب) همین آرباک (کیکائوس) پسر کی اوپیتته (شاه دارای پدر نیک) منظور گشته است.

5- تعداد یاران سوشیانت و مهدی موعود هر دو حدوداً بین 150 تا 300 نفر ذکر شده اند که غالباً هم از مردم سمت ایران به شمار رفته اند. تعداد ابدال (مؤمنین خاص و عالیمقام) متعلق به سوشیانت و مهدی موعود هر دودقیقاً 30 ذکر شده اند. 6- موضوع در چاه زندگی کردن مهدی موعود از آنجا حادث شده که گفته می شده سوشیانت به عنوان نطفه زرتشت در دریای کانس اویه (به معانی کان آب، چاه آب) یا همان دریاچه هامون (جای تجمع آبهای فراوان) نگهداری میشود. پیداست این موضوع در رابطه با به مهدی موعود تبدیل به چاه محل زندگی مخفی وی گردیده است. ظاهراً نام چاه جمکران قم در این رابطه معنی جای جمع کردن نامه ها را در اذهان تداعی کرده است.

6- هر دو موعود زرتشتی و شیعی در رابطه با هم بوده و مخلوق اساطیری ایرانیان می باشند: چنانکه گفته شد نواب اربعه شکل دهنده اسطوره مهدی موعود خود ایرانی و یا شدیداً تحت تأثیر فرهنگ سوشیانت پرستی ایرانیان قرار داشته اند و از سوی دیگر چنانکه دکتر منصور انصاری تصریح میکند مسئله سر و کیسه کردن سهم امام مهدی شیعیان در پیش نواب اربعه انگیزه اصلی ایشان بوده و به طوریکه وی از یکی از بزرگان جامعه شناسی نقل قول می کند: "یک مذهب همه پذیرای (مقبول همگان) هنگامی پا به عرصه وجود می گذارد که یک عقیده خرافی (بهتر است بگوییم اسطوره ای) لباس فلسفی (و دینی) به تن کند." در مجموع در پشت سر این دو موعود اساطیری اصلاحات اجتماعی و اقتصادی مساوات طلبانه بزرگ مرد تاریخ ادیان بزرگ

جهان گئوماته زرتشت نهفته بوده است و ایشان انعکاس موعودوار همین فردی هستند که هرودوت در بارهٔ محبوبیت بی نظیر وی می گوید: " در مرگ وی مردم آسیا به سوگ نشستند." پس بی جهت نیست که وی تحت نامهای مجرد فراوان از جمله ایوب ، بودا ، مهاویرا، زرتشت ، صالح ، زکریا و یحیی در نزد صاحبان ادیان بزرگ و معروف جهانی ستوده شده است. لاجرم موضوع نجات دهنده وقتی عمده شده که مردم سرزمین چهار راهی شمال خاور میانه، خصوصاً ایران و اسرائیل تحت ستم داخلی و خارجی مستأصل شده بودند و سازمان دهی درست مردمی برای دفاع از حقوق خویش را نداشته اند و قدرت سیاسی و اقتصادی جامعه به طور اغراق آمیزی در فرد رهبر، در مورد امام زمان موعود، در رهبری خداگونه ، نظیر زرتشت مردمگرا تجلی پیدا می کرده است.

برای کسب اطلاع از انگیزهٔ اقتصادی نواب اربعه معجزات امام زمان نزد معتقدین ایشان را در این جا ضمیمه می کنیم:

### **طلب وجه اسب و شمشیر از جانب حضرت**

بدر، غلام احمد بن حسن می گوید: وارد جبل ۱ شدم در حالی که معتقد به امامت [حضرت صاحب الامر(ع)] نبودم، ولی اولاد علی(ع) را به طور کلی دوست می داشتم تا آنکه یزید بن عبدالله مرد و در زمان بیماریش وصیت کرد که اسب سمندش را با شمشیر و کمر بندش به مولایش [حضرت قائم(ع)] بدهند. من ترسیدم که اگر آن اسب را به «اذکوتکین»<sup>2</sup> ندهم، آزاری از او به من برسد، لذا آن اسب و شمشیر و کمر بند را پیش خود به هفتصد دینار قیمت کردم و به هیچ کس اطلاع ندادم؛ ناگاه از عراق توقیع مبارکی از امام زمان(ع) به من رسید که: هفتصد دیناری را که بابت بهای اسب و شمشیر و کمر بند نزد تو است، برای ما بفرست. ( و از اینجا به امامت آن حضرت معتقد شدم )

### **مژدهٔ مولود توسط حضرت**

مردی می گوید: برای ابراهیم پسری متولد شد، گفت: به حضرت امام عصر(ع) نامه ای نوشتم و از ایشان اجازه خواستم تا او را در روز هفتم ختنه کنم؛ جواب رسید: انجام مده.

او هم در روز هفتم یا هشتم مرد. آنگاه خبر مرگش را برایشان نوشتم، پاسخ فرمودند: به جای او، [فرزند] دیگری به تو عطا شود که نام اولی را احمد و بعد از او را جعفر بگذار. و همان طور شد که فرموده بودند.

همچنین، زمانی آمادهٔ عزیمت به سفر حج شدم و با مردم خداحافظی کردم، و آمادهٔ حرکت بودم که توقیعی از ناحیهٔ مقدس حضرت(ع) به این مضمون برایم صادر گردید:

ما این کار را خوش نداریم، خود دانی.

و من دلتنگ و اندوهگین شدم و برای حضرت نوشتم: من بر شنیدن امر و فرمان بردن از شما پابرجا ایستاده‌ام، ولی از بازماندن از حج نیز اندوهگینم. توقیع شریف دیگری ارسال فرمودند که: دلتنگ مباش که سال آینده حج خواهی گزارد.

چون سال بعد رسید، عریضه‌ای به محضرشان نوشتم و اجازه خواستم؛ و حضرت اجازه فرمودند. سپس نوشتم: من محمد بن عباس را، به عنوان هم کجاوه خود، برگزیده‌ام و به دیانت و صیانت او اطمینان دارم، پاسخ آمد:

اسدی، خوب رفیقی است، اگر او آمد دیگری را برمگزین.  
و اسدی، خود، آمد و با او هم کجاوه شدم. 4.

### پاسخ حضرت و رفع اختلاف درباره امامت

حسن بن عیسی می‌گوید: چون امام عسکری (ع) درگذشتند، مردی از اهل مصر، در حالی که مالی متعلق به امام زمان (ع) همراه داشت، به مکه آمد و درباره جانشین امام (ع) اختلاف شده بود. بعضی از مردم می‌گفتند: امام عسکری (ع) بدون فرزند درگذشته‌اند و جانشین ایشان همان جعفر (کذاب) است. و برخی دیگر می‌گفتند: آن حضرت (ع) دارای فرزند بوده‌اند.

حسن بن عیسی، مردی را، که کنیه‌اش ابوطالب بود، همراه با نامه‌ای به سامرا فرستاد، [تا کسب خبر کند.] او نزد جعفر آمد و از او دلیل و برهان خواست، و جعفر گفت: الان حاضر نیست. مرد به در خانه آمد و نامه را به [یکی از اصحاب ما (شیعیان) داد، پاسخ آمد که: خدا درباره رفیقت (حسن بن عیسی) به تو اجر دهد، او مرد و نسبت به مالی که همراه داشت، به فرد امینی وصیت کرد که هرگونه لازم است عمل کند. و نامه او، پاسخ داده شد.

چون به مکه باز گشت، [اوضاع] همانطور بود که حضرت فرموده بودند. 5.

### پیشگویی حضرت درباره وفات اسحاق بن یعقوب

طبری می‌گوید: احمد بن اسحاق قمی، نماینده حضرت امام عسکری (ع) بود و پس از آنکه آن حضرت (ع)، رحلت نمودند، امر نمایندگی مولایمان حضرت صاحب‌الزمان (ع) را پذیرفت، و نامه‌ها و اموال امام را از نمایندگان آن حضرت در مناطق دیگر دریافت می‌کرد و به ایشان می‌رساند. روزی اجازه خواست تا به قم برود، و به او اجازه داده شد و امام (ع) فرمودند: او به قم نمی‌رسد و در راه مریض خواهد شد و از دنیا خواهد رفت. او در شهر حلوان<sup>6</sup> مریض شد و درگذشت و به خاک سپرده شد. خدایش رحمت کند. و مولای ما (ع)، پس از درگذشت احمد بن اسحاق، مدتی در سامرا اقامت داشتند ولی پس از آن، از



انظار غایب گردیدند؛ همانطور که در روایات ائمه(ع) این مطلب بیان شده بود. بعضی از افراد آن حضرت را در برخی از اماکن شریف، رؤیت نموده‌اند و دلایلی، نیز، مبنی بر درستی این رؤیت وجود دارد.7

### بیان دقیق مقدار اموال و صاحبان آن توسط حضرت

ابوعباس دینوری سراج، ملقب به آستاره می‌گوید: یک یا دو سال پس از رحلت حضرت امام عسکری(ع) برای رفتن به حج، از اردبیل به دینور 8 آمدم، در حالی که مردم (در مورد امام پس از آن حضرت) در حیرت بودند. اهل دینور، خبر آمدنم را پخش کردند و شیعیان، دورم جمع شدند و گفتند: شانزده هزار دینار از اموال متعلق به امام(ع) نزد ما جمع شده و می‌خواهیم آنها را با تو بفرستیم تا به هر کس که باید، تسلیم کنی.

به آنان گفتم: اکنون، در شرایط حیرت هستم و امامی را که اموال را باید به آن حضرت تقدیم کنیم، نمی‌شناسیم.

و آنان گفتند: ما با توجه به آنچه از اعتماد و کرامتی که داری، آنرا ببر و جز با وجود دلیل و نشانه آن را به کسی نده.

ابوعباس می‌گوید: هر مالی با اسم صاحب آن در کیسه‌ای قرار داده شد و من آن را برداشتم و بیرون آمدم. وقتی به قرمیسین 9، که محل سکونت احمد بن حسن بود، رسیدم، نزد او رفتم و سلام کردم. همین که مرا دید، بشارت داد و هزار دینار را همراه کیسه‌ای که ندانستم داخل آن چیست، و پارچه‌ای رنگارنگ، را به من داد و گفت: این را به خود ببر و غیر از امام، کسی آنرا از دستت خارج نسازد.

می‌گوید: مال و پارچه را به همراه آنچه داخل آن بود، از او گرفتم.

وارد بغداد شدم، و هدفی جز یافتن کسی که نماینده امام(ع) باشد، نداشتم. به من گفتند که اینجا سه شخص، معروف به باقطنی و اسحاق أحمر و اباجعفر عمری هستند که ادعای نمایندگی امام زمان(ع) را دارند. او می‌گوید: از باقطنی شروع کردم و نزدش رفتم و او را دیدم. شیخی بود با دلیری آشکار و اسب‌های عربی و غلامان بسیار که مردم گرد او جمع شده بودند و گفت و گو می‌کردند. بر او وارد شدم و سلام گفتم؛ به من خوش آمد گفت و نزدیک خویش برد و گرامی داشت و با من به گفت و گو نشست.

نشستن خود را طولانی کردم تا آن که بیشتر مردم بیرون رفتند. سپس از خواسته‌ام پرسید، برایش توضیح دادم که من فردی از اهل دینور هستم و همراه خود اموالی آورده‌ام که می‌خواهم آنرا تقدیم کنم.

گفت: آنرا بگذار، و من گفتم: امام(ع) را می‌جویم. گفت: فردا نزد من بیا. فردا نزد او بازگشتم، اما نشانی از امام(ع) نبود. روز سوم نیز رفتم ولی باز هم خبری از امام(ع) برایم نیاورده بود.

احمد بن دینوری می‌گوید: نزد اسحاق احمر رفتم. و او را جوانی پاکیزه یافتم که منزلش از منزل باقطنی بزرگتر، و اسب‌ها و البسه و دلیری و غلامانش از او بیشتر بود، و افراد بیشتری پیرامونش حلقه زده بودند.

می‌گوید: داخل رفتم و سلام گفتم، به من خوش آمد گفت و مرا نزدیک خویش برد. صبر کردم تا از جمعیت کاسته شود؛ و از حاجتم سؤال کرد. آنچه را به باقطنی گفته بودم، به او گفتم، و سه روز نزدش رفتم اما [نشانی از] امام (ع) نیاورد.

احمد می‌گوید: لذا، نزد ابا جعفر عمری رفتم و او را شیخی متواضع، بر آستری سفیدرنگ. در خانه‌ای کوچک

که غلام و کنیز و اسبی مانند دو نفر دیگر، نداشت نشسته بروی پشم، یافتم. سلام گفتم و جوابم داد و مرا نزدیک خویش برد و سنگینی بار و شرمندگی‌ام را زدود، سپس از حالم پرسید، به او گفتم که حامل اموالی هستم. گفت:

اگر دوست داری که این اموال به شخصی که باید، برسد باید به سامرا، به خانه ابن‌الرضا (امام جواد) (ع) بروی و فلان نماینده امام زمان (ع) را بجویی، که آنچه می‌خواهی را آنجا خواهی یافت. می‌گوید: از نزد او بیرون آمدم و راه سامرا را در پیش گرفتم و به خانه امام عسکری (ع) رفتم و از آن نماینده جستجو کردم، دربان گفت که هم‌اکنون مشغول کاری است و به زودی بیرون خواهد آمد. کنار در، به انتظار نشستیم؛ پس از لحظه‌ای بیرون آمد. برخاستم و به او سلام گفتم. دست مرا گرفت و به خانه‌اش برد و دلیل آمدنم را پرسید، به او گفتم که مالی را از منطقه کوهستانی با خود آورده‌ام و می‌خواهم آن را به امام زمان (ع) تقدیم نمایم. گفت: باشد، و سپس طعامی برایم آورد و به من گفت: از این غذا بخور و استراحت کن که خسته هستی و تا وقت نماز فرصتی هست، و من (نیز) آنچه را می‌خواهی برایت خواهم آورد.

احمد بن دینوری می‌گوید: غذا را خوردم و خوابیدم. هنگام نماز برخاستم و نماز گزاردم سپس به حمام رفتم و شست‌وشویی کردم، و به خانه آن مرد بازگشتم و صبر کردم، تا آنکه ربع شب سپری شد. در آن وقت در حالی که همراه خود نامه‌ای داشت، به نزد من آمد. درون نامه آمده بود:

به نام خداوند بخشنده مهربان، احمد بن محمد دینوری آمده و با خود 16000 دینار در فلان و فلان کیسه‌ها آورده است. از آن جمله کیسه‌ای از فلان شخص دارای فلان مقدار دینار و کیسه‌ای از دیگری (با ذکر نام) دارای فلان مقدار دینار است. تا آنکه کیسه‌ها به آخر رسید و کیسه‌ای متعلق به فلان ذراع که محتوی شانزده دینار است.

می‌گوید: شیطان مرا وسوسه کرد که آقايم از من به این (اموال) آگاه‌تر بودند و آن اسامی را تا پایانش خواندم، سپس فرموده بودند:

و در میان آن، از قرمیسین، از برادر پشم فروشم احمد بن حسن ما درایی، کیسه‌ای است که در

آن 1000 دینار و فلان تعداد لباس است، از آن جمله فلان لباس و لباسی به فلان رنگ تا آنکه تمام لباس‌ها را با ذکر صاحب و رنگ‌های آن برشمردند.

می‌گوید: خداوند را سپاس گفتم، و او را به سبب منّتی که بر من نهاد و شک من را برطرف کرد، شکر نمودم. آنگاه (نمایندهٔ امام(ع) دستور داد تا همهٔ آنچه را آورده‌ام، برادرم و مطابق گفتهٔ اباجعفر عمری عمل کنم.

به بغداد و نزد اباجعفر رفتم. رفت و آمدم، سه روز به طول انجامید. همین که نگاه اباجعفر به من افتاد، گفت: چرا به سامرا نرفتی؟

عرض کردم: آقای من، از سامرا می‌آیم.

احمد می‌گوید: مشغول گفتم و گو با اباجعفر بودم که نامه‌ای از جانب مولایمان حضرت امام زمان(ع) به او رسید و در آن مطالبی مانند آنچه همراه من بود در مورد بیان صورت اموال و لباس‌ها درج گردیده بود، و فرموده بودند که وی، همهٔ آنها را به محمد بن قطان قمی تقدیم کند. لذا اباجعفر لباسش را پوشید و به من گفت: آنچه را آورده‌ای، بردار و به منزل محمد بن قطان بیاور.

می‌گوید: اموال و لباس‌ها را به منزل محمد بن قطان برده، تقدیم او کردم و به قصد حج بیرون آمدم.

پس از آنکه به دینور بازگشتم، مردم گرد من جمع شدند، و من توقیعی را که نماینده مولایمان، علیه السلام به من داده بود، را بیرون آوردم و برای آنان خواندم، همین که به ذکر کیسه منسوب به ذراع رسید، غش کرد و افتاد. مراقب او بودیم که به هوش آمد، همین که به هوش آمد به سجده افتاد و خداوند را شکر کرد و سپس گفت: سپاس خداوندی را است که بر ما به هدایت منت نهاد، اکنون دانستم که زمین از حجت حق تهی نمی‌ماند؛ به خدا این کیسه را این ذراع به من داده بود و هیچ کس جز خداوند از آن آگاه نبود.

می‌گوید: بیرون آمدم و روزی از روزها، بعد از آن، ابالحسن مادرایبی را دیدم و آن ماجرا را برایش بازگفتم و آن توقیع را برایش خواندم. گفت: سبحان الله! در چیزی شک نکردم، هرگز تردید مکن که خداوند عزوجل، زمین را از حجت تهی نمی‌گرداند. 10

### رفع حوائج و تولد فرزند با دعای حضرت

قاسم بن علا می‌گوید: به صاحب‌الزمان(ع) سه عریضه، پیرامون حوائجی که داشتم، نوشتم و نیز عرض نمودم که مردی سالمند هستم و فرزندی ندارم. آن حضرت(ع) به مطالبم پاسخ گفتند، اما در مورد فرزند چیزی فرمودند.

برای بار چهارم، نامه‌ای نوشتم و از ایشان خواستم که برایم دعا کنند تا خداوند فرزندی به من عطا نماید، پس اجابت فرمودند و مرقوم نمودند:

خداوندا، به او فرزند پسری عطا کن که چشمش به واسطه آن روشن گردد و او را وارث وی قرار ده.

می‌گوید: توقیع مبارک حضرت(ع) رسید، و من می‌دانستم که همسر من حامله است. نزد او رفتم و از آن پرسیدم، به من خبر داد که مریضی‌اش برطرف گردیده و نوزاد پسری به دنیا آورده است. 11

### یقین پسر مهزیار به امام زمان(ع) و انتصاب به نمایندگی حضرت

از محمد بن ابراهیم بن مهزیار نقل شده است، که در حال تردید (نسبت به امام(ع)) وارد عراق شد و این توقیع از سوی حضرت ولی عصر(عج) برای وی صادر گردید:

«به مهزیاری بگو، آنچه را از دوستان آن سامان حکایت کردی فهمیدیم، به آنها بگو، آیا قول خدای تعالی را نشنیدید که می‌فرماید:

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولوالأمر خویش فرمان برید. آیا این دستور تا روز قیامت نیست؟ آیا خدای تعالی پناهگاه‌هایی برای شما قرار نداده است که بدان پناهنده شوید؟ آیا از زمان آدم(ع) تا زمان امام گذشته ابومحمد صلوات الله علیه پرچم‌های هدایت را برای شما قرار نداده است؟ و اگر علمی

نهان شد، علمی دیگر آشکار نگردید، و اگر ستاره‌ای افول کرد، ستاره‌ای دیگر ندرخشید؟ و چون خدای تعالی ابومحمد(ع) را قبض روح کرد، پنداشتید که او رابطه بین خود و خلقش را قطع کرده است؟ هرگز چنین نبوده و تا روز قیامت چنین نخواهد بود در آن روز امر خدای تعالی ظاهر شود و آنان ناخشنود باشند.

ای محمد بن ابراهیم! برای چیزی که به خاطر آن آمدی، شک به خود راه مده که خدای تعالی زمین را از حجت خالی نگذارد، آیا پدرت پیش از وفاتش به تو نگفت: هم اکنون باید کسی را حاضر کنی که این دینارهایی که نزد من است وزن کند و چون دیر شد و شیخ بر جان خود ترسید که به زودی بمیرد، به تو گفت: آنها را تو خود وزن کن و کیسه بزرگی به تو داده، و تو سه کیسه داشتی و یک کیسه که دینارهای گوناگون در آن بود، آنها را وزن کردی و شیخ با خاتم خود آنها را مهر کرد و گفت تو هم آنها را مهر کن؛ اگر زنده ماندم که خود می‌دانم چه کنم و اگر مردم، تو اولاً درباره خود و ثانیاً درباره من از خدا بپرهیز و مرا خلاص کن و چنان باش که به تو گمان دارم؛ خدا تو را رحمت کند.

آن دینارهایی را که از مابین نقدین از حساب ما جدا کردی و ده و اندی دینار است بیرون کن و از جانب خود آنها را مسترد کن که زمانه بسیار سخت است و خداوند ما را بسنده است و چه نیکو

یاوری است.»

محمد بن ابراهیم می‌گوید: برای زیارت امام زمان (ع) به محلهٔ عسکر رفتیم و قصد ناحیهٔ مقدسه را داشتیم، زنی مرا دید و گفت: آیا تو محمد بن ابراهیمی؟ گفتم: آری، گفت: بازگرد که در این هنگام به مقصود نمی‌رسی و شب هنگام مراجعت کن که در به رویت باز است؛ داخل در سراسو و قصد آن اتاقی را کن که چراغش روشن است. و من هم چنان کردم و قصد آن در را کردم و به ناگاه دیدم که باز است. داخل سرا شدم و قصد همان اتاقی را کردم که توصیف کرده بود و در این بین که خود را میان دو قبر دیدم و گریه و ناله می‌کردم، ناگاه صدایی را شنیدم که می‌گفت: ای محمد! تقوای الهی پیشه ساز و از گذشته توبه کن، که کار بزرگی را عهده‌دار شدی.

آیت‌الله سیدهاشم حسینی بحرانی  
ترجمه: ابوذر یاسری

### پی‌نوشت‌ها:

- 1- روستایی بین بغداد و آذربایجان قدیم بوده است.
- 2- نام یکی از حاکمان ترک عباسی.
- 3- کلینی، الکافی، ج 1، ص 522 ح 17. با استفاده از ترجمهٔ سیدجواد مصطفوی
- 4- همان، ج 1، ص 22، ح 18.
- 5- همان، ج 1، ص 523، ح 19.
- 6 - حلوان بر اماکن متعددی اطلاق شده است، ولی در اینجا منظور حلوان عراق است که شهری آباد بوده، ولی تخریب شده، و از بین رفته است.
- 7- الطبری (الآملی)، محمد بن جریر، دلائل الإمامة، ص 272؛ نیز حنینی، الهدایة الکبری، ص 372.
- 8- دینور نام شهری در کردستان ایران است.
- 9- قرمیسین شهری است معروف در کنار دینوری و بین همدان و حلوان در مسیر عراق.
- 10- الطبری (الآملی)، همان، ص 272.
- 11- همان.
- 12- سورة نساء (4)، آیه 59.
- 13- الطبری، همان، ص 287.

ماهنامه موعود شماره 57